



◀ آرمان راهگشا خیرنگار

این روزها امین بهروزی با اجرای نمایش «خماری» به سالن قشقایی مجموعه تئاترشهر بازگشته است. اجرایی که به سیاق این سال‌ها تلاش دارد بازنمایی مردمانی باشد از طبقه متوسط ساکن کلانشهری مثل تهران؛ مردمانی که در مواجهه با پیچیدگی‌های زندگی روزمره گاهی دچار سرگردانی و سرگشتگی شده و برای عبور از این وضعیت به گفتار روانشناسی مراجعه می‌کنند. رونق گرفتن کاروبار روانشناسی نشان از فزونی یافتن مشکلات و مصائب هم هست. امین بهروزی در نمایش «خماری» به این رابطه پر رمز و راز بین مراجعه‌کننده با روانشناس می‌پردازد و به این مسأله توجهی ویژه دارد که زندگی واقعی و خصوصی یک روانشناس در مواجهه با کسانی که برای درمان نزد او می‌آیند این روزها چگونه است. این اجرا از کار قبلی این کارگردان فاصله گرفته و بیش از آنکه مبتنی بر مصرف کلمات و گزین گویه‌ها باشد، انزری و تمرکز خود را بر بازنمایی ذهنی و عینی وضعیت‌ها معطوف کرده است. در ادامه گفت‌وگو با این کارگردان گزیده‌کار را می‌خوانیم.

▪ در مقام نویسنده و کارگردان نمایش خماری، این اجرا محصول چه دوره و زمانه‌ای است؟ آیا واکنشی است اخلاقی و زیباشناسانه به وضعیت دشوار طبقات متوسط ساکن کلانشهری چون تهران؟ از این باب این را متذکر می‌شوم که نمایش خماری را می‌توان بازتاب مردمان طبقه متوسط به وضعیت این روزها دانست.

دیالوگ در نمایش هست که می‌گوید «رابطه من با تهران تعریف رابطه بیمار است. هم خیلی دوشس دارم هم نمی‌تونم زندگی تو این شهر رو تحمل کنم.» فکر می‌کنم احساس من به این شهر همین است. یک شهر بزرگ هیولامانند و بی‌رحم که دارای یک طبقه متوسط گسترده است. البته نمی‌دانم بشود همچنان با این شرایط دشوار اقتصادی خیلی‌ها را در این طبقه جا داد. حالا این طبقه متوسط شهری که زیر فشارهای مختلف اجتماعی و اقتصادی است، درگیری‌های انسانی، شخصی و روانی هم دارد. نمایش «خماری» سعی دارد با

درباره نمایش «خماری» به نویسندگی و کارگردانی امین بهروزی

تک‌گویی‌های یک روانشناس تعلیق‌شده

◀ | محمدحسن خدایی منقد

در نمایش «خماری» بار دیگر گفتار روانشناسی در مواجهه با مصائب و مشکلات یک جامعه در حال گذار و صد البته پیچیده، توانایی‌اش را در حل‌وفصل ماجرا به نمایش می‌گذارد. جامعه‌ای که این روزها شهروندانش بیش از پیش برای تاب‌آوری و سر کردن با زخم‌های زندگی مجبور می‌شوند به انواع گفتارهای روانشناسی پناه برند. از یاد نبریم که زندگی در کلانشهری چون تهران، می‌تواند به فردگرایی مفرط جمع‌ی در دل گفتار روانشناسی خواهیم بود. جامعه‌شناسانی چون امیل دورکیم بخوبی نشان داده‌اند که فردگرایی یک جامعه به همبستگی جمعی آسیب‌زده می‌تواند به داروینیسیم اجتماعی منجر شود. در نتیجه قوی‌ها برای حفظ خویش ضعیف‌ها را به انقیاد کشانده و استثمار می‌کنند. نمایش «خماری» در حال و

آرمان

گفت و گو با امین بهروزی کارگردان نمایش «خماری»

یک درام روانشناسانه کلانشهری

تا حد ممکن واقع‌گرایانه محسوب می‌شود، اما در عین حال نمایش «خماری» به لحاظ ساختار اجرایی با نمایش «روزهای بی‌باران» تفاوت‌های زیادی دارد. تلاش کردیم از واقع‌گرایی در اجرا، در صحنه و در طراحی حرکت فاصله بگیریم. این بار نورپردازی؛ صدا و تصویرهای ویدیویی با ساختار متفاوتی به نسبت کارهای قبلی شکل یافته است. همه اینها در راستای این مسأله است که بتوانیم از مرزهای یک اجرای رئالیستی صرف فاصله بگیریم و لایه‌های ذهنی شخصیت‌ها را در بستر تک فضای شهری خلق کنیم. از یک منظر دیگر هم می‌شود به این قضیه نگاه کرد. فرم اجرایی تلاش می‌کند تا هویت شهر را شخصی و ذهنی کند. نکته دیگری که برای من اهمیت داشت عنصر تخیل بود. اینکه قرار نیست ما همه تصاویر را برای مخاطب بسازیم، بلکه قرار است بخش زیادی از لحظات در ذهن مخاطب ساخته شود. نکته آخر اینکه در طراحی حرکت بازیگران؛ در این اجرا هم دنبال این هستم که چشم تماشاگر متمرکز روی چهره بازیگر بماند. یعنی در اغلب صحنه‌ها کاری کنم که مثل سینما تماشاگر کلوزآپ تماشا کند. پس نمی‌توانیم در بیازی بازیگران، اغراق یا نمایش‌گری و بزرگ‌نمایی داشته باشیم. البته منظورم این نیست که بدن بازیگر قرار است حذف شود و دیده نشود، اتفاقاً در بعضی صحنه‌ها باید این تغییر یا حتی فریوآشی را در بدن هم مشاهده کنیم. تمرکز اصلی مخاطب قرار است در بخش زیادی از نمایش روی چهره بازیگر بماند. طراحی صحنه که همیشه با «کامیاب

امین عشایری» کاری‌کنم و تصویری ندارم که بدون حضور این فرد، صحنه نمایشم چگونه خواهد بود؛ بنابراین در این اجرا به طور کامل غیررئالیستی هستیم. هیچ عنصر واقع‌گرایانه‌ای وجود ندارد. تلاش «کامیاب امین عشایری» این بوده که فضای کلی اثر که در تهران، ماشین و خیابان جریان دارد و به نوعی عینی است با فضای ذهنی اجرا که در لایه‌ها و سطوح طراحی جریان دارد به مخاطب منتقل شود. در کل این رفت و برگشت‌های بین فضای واقعی و ذهنی، مبنای طراحی نمایش «خماری» است. چه در صحنه، چه در نور و چه در صدا و موسیقی و ویدیو.

▪ نمایش خماری به شکل هوشمندانه‌ای

به رابطه زندگی روزمره شهروندان با علم

روانشناسی می‌پردازد. اینکه چگونه از

پس دشواری‌های اجتماعی و اقتصادی،

نیاز به گفتار روانشناسی برای حل و فصل

مسائل احساس می‌شود. در مقام نویسنده

چه میزان کار میدانی و پژوهشی در این

رابطه انجام داده‌اید؟ به هر حال مطالعات

میان‌رشته‌ای برای فهم درست وضعیت

و بازنمایی دقیق و خلاقانه آن ضرورت

انکارنشدنی یافته است. در این باره توضیح

دهید.

ارتباط این اثر با علم روانشناسی دو بخش دارد. جدا از علاقه‌ای که سال‌ها به این علم داشته‌ام و آن را دنبال می‌کردم، سرانجام در این اجرا و بی‌واسطه به این حوزه پرداختم. قبل از نوشتن نمایشنامه «خماری» شروع کردم به خواندن کتاب‌های معتبر این حوزه و آشنایی کلی با اینکه روانشناسی چه می‌کند و چه می‌تواند بکند. نسخه اول که آماده شد با

نمی‌توانم تصور کنم چگونه می‌توان با

تمرین اندک، اثری روی صحنه برد. البته کاملاًحق می‌دهم که این روزها این اتفاق برای گروه‌ها نیفتد چون شرایط خیلی خیلی سخت شده، این نمایش نزدیک به ۴ ماه هر روز بالای ۵ ساعت تمرین مفصل داشته است. من هیچ حمایتی از هیچ نهاد رسمی و تئاتری نداشتم، گروه عاشقانه و دغدغه‌مند بدون هیچ چشمداشتی در حدود ۴ ماه است که بخش زیادی از زندگی‌شان را صرف این اجرا کرده‌اند. من این شناسن را داشتم که این گروه بی‌نظیر کنارم باشند. از سهیلا گلستانی به عنوان بازیگر اصلی کار تا بقیه بازیگران همچون محسن حسن‌زاده که بیشتر از یک بازیگر، یار و همراه نمایش «خماری» بود. پردیس شیروانی، ایمان دبیری، خالق استواری و محمدرضا نجفی؛ طراح صحنه همیشگی کارهای من کامیاب امین عشایری؛ علی شیرخدایی که نه‌تنها ویدیوها را ساخت و طراحی کرد که مثل یک مدیر تکنیک در بخش‌های دیگر کار هم نظارت داشت؛ بهروز مفیدی طراح صدا و موسیقی، گروه کارگردانی و همه بچه‌هایی که بی‌دریغ و حرفه‌ای کار کردند تا نمایش «خماری»

روی صحنه برود. اما جدا از این مطالب که ذکر کردم، وضعیت تولید تئاتری که سعی دارد دغدغه‌مند باشد و به سمت ابتذال نرود و به هر قیمتی در قید فروش نباشد این روزها بسیار دشوار است. هر طور ضرب و تقسیم می‌کنم با فروش

یک روانشناس/ تراپیست به اسم «مریم اردکانی چپمن» شروع به کار کردم. چند ماه روزی چند ساعت دیالوگ به دیالوگ

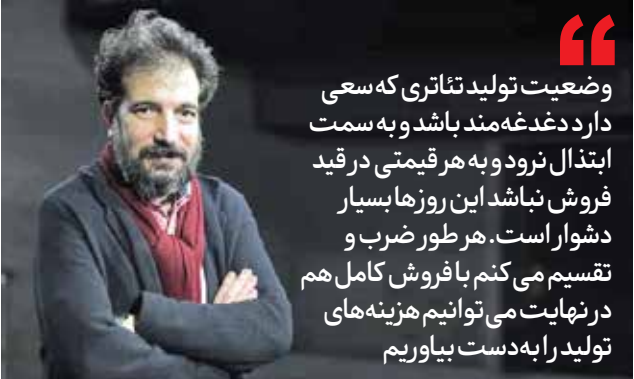
به صحنه یا صحنه با ایشان نمایشنامه را بررسی و بازنویسی کردیم. ایشان برای بخشی از نمایش از روش‌های درمانی که خودشان کار می‌کنند، پیشنهادهایی دادند. در طول تمرین‌ها ایشان به عنوان مشاور کنار پروژه حضور داشتند تا روند مشکل‌گیری اجرا درست باشد و از نظر علمی صحیح و کامل انجام شود. برای من بسیار تجربه شگفت‌انگیزی بود که یک مشاور متخصص کنار حضور داشته باشد تا این اتفاق بینارشته‌ای در علمی‌ترین حالت ممکن اتفاق بیفتد. جدا از خلق اثر، داشتن یک مشاور روانشناس در کنار گروه می‌تواند کمک خوبی باشد به کسانی مانند ما که به عنوان هنرمند لحظات دشوار و پراسترسی را تجربه می‌کنیم. ▪ به لحاظ اجرایی و شرایط مادی تولید تئاتر، نمایش خماری محصول چه نوع تمرین، همکاری، دیسیپلین و زیباشناسی است؟

به هر حال هزینه‌های تولید بالاتر رفته و کار تمرین و مداوم یافتن اعضای تک گروه را دشوار کرده، در رابطه با این مشکلات توضیح دهید و اگر راهکاری برای بهبود وضعیت تئاتر حرفه‌ای در ذهن دارید، بیان کنید.

این از آن پرسش‌ها است که یک مصاحبه مفصل و مجزا نیاز دارد. پاسخ ساده به پرسش اول این خواهد بود که: اعتماد؛ همراهی و همدلی. واقعیت این است که بازنمایشنامه را بیش از ۱۵ بار مفصل بازنویسی کردم و اگر بازنویسی‌های کوتاه‌تر را هم در نظر بگیرم به ۴۰ بار می‌رسد. تئاتر برای من همین است.

▪ در مقام نویسنده و کارگردان که اندک‌اندک دوران جوانی را طی می‌کند و در آستانه ورود به دوران میانسالی است، چه پیشنهادی برای نسل تازه‌ای دارید که آرزو و تمنای ورود به این عرصه دشوار اما لذت‌بخش را دارند. فی‌المثل مسأله‌ای به نام تئاتر دانشگاهی و پتانسیل‌هایی که برای ارتقای سطح کیفی و کمی تئاتر در این روزهای ما دارد. این را از این بابت پرسیدم که می‌دانم از دل تئاتر دانشجویی قدم به تئاتر حرفه‌ای گذاشته‌اید.

بله همان طور که مطرح کردید من دانشگاه تئاتر خواندم و از همان جا هم کار کردن را آغاز کردم. شرایط ورود به دنیای حرفه‌ای در آن زمان دشوارتر هم بود، چرا که فقط مکانی چون تئاتر شهر وجود داشت وبعدها بار دیگر سالن تئاتر مولوی دوباره باز شد و یکی دو فرهنگسرا. اما این سال‌ها سالن‌های خصوصی هم اضافه شدند که امکان اجرا را بیشتر کردند، اما این همه داستان نیست. می‌دانم که چقدر تولید نمایش همان‌طور که ذکر شد برای همه و بویژه نسل جوان دشوار است. فضاهای کم و تقاضای بسیار و فقدان مسیری مشخص که مبتنی بر عدالت و شایسته‌سالاری باشد. مسائل مالی را هم به این دشواری ورود به عرصه حرفه‌ای اضافه کنید. یادم می‌آید جوان‌تر که بودم تنها راه ورود به تئاتر جشنواره فجر بود و دیگر نمی‌دانستی چگونه مدیران را راضی کنی که امکانی بدهند تا رقابتی



وضعیت تولید تئاتری که سعی دارد دغدغه‌مند باشد و به سمت ابتذال نرود و به هر قیمتی در قید فروش نباشد این روزها بسیار دشوار است. هر طور ضرب و تقسیم می‌کنم با فروش کامل هم در نهایت می‌توانم هزینه‌های تولید را به دست بیاوریم. سرانجام من می‌مانم و سر پایین که چگونه قرار است دستمزد گروهم را بپردازم؛ دستمزد شایسته که بماند، دارم از یک دستمزد حداقلی صحبت می‌کنم. به هر حال ما

کامل هم در نهایت می‌توانیم هزینه‌های تولید را به دست بیاوریم. سرانجام من می‌مانم و سر پایین که چگونه قرار است دستمزد گروهم را بپردازم؛ دستمزد شایسته که بماند، دارم از یک دستمزد حداقلی صحبت می‌کنم. به هر حال ما باید در کشور بودجه فرهنگی داریم و باید این بودجه به ما کمک کند. همه جای دنیا بخشی از تئاتر نمی‌تواند هزینه‌های خودش را تأمین کند و این دولت‌ها هستند که به زیست تئاتر یاری می‌رسانند. البته کمک‌هزینه‌ای خواهیم داشت که قسمتی از هزینه‌ها را جبران کند، اما نه مبلغش کافی است و نه زمان پرداختش معقول. عملاً ما باید هزینه کنیم و بعد از چند ماه منتظر کمک‌هزینه باشیم. راهکارش است. اینکه تئاتر تک‌کالای فرهنگی معتبر است که دولت وظیفه دارد به آن کمک کند؛ همین یک جمله خلاصه مشکلات دانشجویی دارد.

ناگهانی‌اش، روانشناس را همچون یک

معتاد، گرفتار خماری می‌کند. امین بهروزی و گروه اجرایی‌اش با رویکردی مینی‌مالیستی و کمینه‌گرا به اجرای یک نمایش، توانسته‌اند از سانتی‌مانتالیزم شایع این سال‌ها تا حدود زیادی فاصله گرفته و در دام مهیب احساسات‌گرایی نیفتند.

شخصیت‌ها به اندازه احساسات خویش را مصرف می‌کنند و از مهلکه احساسات‌گرایی پرهیز دارند. اما به هر حال در بعضی از صحنه‌ها این تناسب از کنترل خارج شده و اجرا علیه منطق روایی خویش در قبال احساسات عمل می‌کند. برای مثال تک‌گویی انتهایی روانشناس بر مدار این احساسات‌گرایی شکل می‌یابد و به نوعی عقل سرد روایت می‌شود. طنز ماجرا اینجاست که از قضا این تک‌گویی بسیار مورد پسند مخاطبان قرار می‌گیرد و آنان را واجد یک تجربه ناب زیباشناسانه به میانجی مواجهه با احساسات ناب بشری می‌کند. گویی همچنان قلب گرم برای تماشاگر شرقی اولویت بیشتری دارد به عقل محاسبه‌گر سرد.

صحنه چنان طراحی شده که یادآور فضای داخلی یک اتومبیل باشد. صحنه‌های دراماتیک اجرا که مبتنی

است بر دیالوگ در این فضا شکل می‌یابد و شاهد آن هستیم که روانشناس و مراجعه‌کننده‌اش هم‌زمان در داخل اتومبیل در حال برگزاری مناسک ترابی هستند. در مقابل و در قسمت‌های روایی اجرا، تک‌گویی‌های روانشناس پس از آنکه بیرون از این فضای داخلی اتومبیل و نزدیک تماشاگران روایت می‌شود. بنابراین با یک تضاد دیالکتیکی مابین فضای رئالیستی و فضای انتزاعی روبرو هستیم. مابین زندگی روزمره و حیات روانشناسانه می‌توان با روانتیک با تک‌گویی‌های روایی. نمایش خماری بر همین مرزها و شکاف‌ها تعین می‌یابد و به پیش می‌رود. اما یک نکته را نمی‌توان از نظر دور داشت که این اجرا بیش از آنکه بر روانکاوی و سوبیه‌های راهبی‌بخش رادیکال آن بنا شده باشد کمابیش خود را محدود به گفتار اغلب ستاره‌های روانشناسی کرده است. این روزها متن ما بیش از آنکه به گفتار روانشناس میدان دهد می‌بایست به روانکاوی رجوع کند. چراکه برای روبه‌رو شدن با تناقضات دوران پسامدرن، بیش از امید داشتن‌های کاذب به دستورالعمل روانشناسانه می‌توان با روانتیک فریود و لاکان از «خماری» رها شد و به «خودآگاهی» رسید.



اکتوتیتی دانست ذیل یک ابدیتی بی‌پایان پس از مرگ. گویی او در جایگاه یک شاهد این امکان را یافته که گذشته را روایت کرده و مرگ ناگهانی و بی‌معنای خویش را به نوعی قابل فهم و معنا کند. از یک منظر دیگر می‌توان روایت روانشناس را فرایند درمان و ترابی او دانست که شاید مقدمه‌ای باشد برای راهی‌ای از رنج‌های گذشته و رستگاری در زندگی ابدی پس از مرگ.

نمایش خماری در باب بحران هویت در عصر پسامدرن است. هر سه مراجعه‌کننده به روانشناس، گرفتار